

درس دویست و هشتاد و ششم

کیفیت اتصاف ماهیت به امکان پیش از تعلق وجود

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

اتصاف تبعی ماهیت به وجود

راجع به اتصاف موضوع و اتصاف محل به امکان ذاتی، شکی نیست که ماهیت معرّی از وجود و همین طور ماهیت ملازم با وجود، محل برای اتصاف به امکان ذاتی است. به عبارت دیگر حامل این وصف و حامل این عرض، این ماهیت **مِنْ حَيْثُ هِيَ** است **سَوَاءً كَانَتْ مَعْدُومَةً أَوْ كَانَتْ مَوْجُودَةً!** و حتی با تعلق وجود و انتساب وجود به ماهیت، دوباره این قضیه امکان ذاتی از ماهیت جدا و مجزا و معرّی نمی شود به جهت اینکه مسئله ماهیت، مسئله استواء طرفین نسبت به وجود و عدم است و ماهیت **مِنْ حَيْثُ هِيَ** هیچ شأنی را ندارد و هیچ اقتضایی را نسبت به وجود یا عدم ندارد و به همین جهت موضوع برای امکان ذاتی است.

یعنی چون ماهیت معرّی از وجود است و نسبتش به وجود و عدم مساوی است از این نقطه نظر متصف به امکان ذاتی می شود و کاملاً واضح است که به واسطه وجود ماهیت موجود می شود؛ یعنی است، نه اتصاف اصلی و حقیقی! چنان که قائلین به اصالت ماهیت معتقد به تحقق خارجی ماهیت هستند و اصلاً وجود را یک امر اعتباری محض می دانند و هم چنان که در استدلال مرحوم شیخ اشراق قبلاً صحبت شد و مرحوم آخوند آن را آورده اند چنانچه وجود تحقق خارجی داشته باشد، این موجب تسلسل خواهد شد چون مرحوم شیخ اشراق قائل به اصالت ماهیت هستند.

کلام مرحوم آخوند در مورد مجازی بودن وجود ماهیت

بنابراین بنا بر قول قائلین به اصالت ماهیت، اصالت از آن ماهیت است اما بنا بر مبنای صحیح وقتی که اصالت به وجود داده می شود بنابراین وجود ماهیت، وجود تبعی می شود. اما مرحوم آخوند در اینجا مطلبی را نقل می کنند که از کلام آنها استفاده وجود مجازی و عاریه ای و اعتباری می شود؛ یعنی ماهیت نه تنها وجود اصلی و خارجی ندارد بلکه مانند اعراض حتی وجود تبعی و ظلی هم ندارد بلکه وجودش وجود اعتباری است و صرفاً بنا بر اعتبار معتبر است که این ماهیت وجود دارد. به اعتبار دیگر وجود ماهیت یک وجود ذهنی است

نه وجود خارجی! روی این اصل، امکان ذاتی وصفی است لازمه یک هم‌چنین موضوعی که این موضوع عبارت از استواء طرفین نسبت به وجود و عدم است و این مسئله داخل در مفاهیم ثانیه فلسفی قرار می‌گیرد.

تعریف استعداد و امکان استعدادی بر مبنای بعضی از آقایان

ما اگر بخواهیم امکان استعدادی را لحاظ کنیم، امکان استعدادی چون به لحاظ اتصاف موضوع خارجی به این امکان استعدادی لحاظ می‌شود، پس امکان استعدادی وصف خارجی برای محل موجود است؛ محلی که قابلیت دارد صورت بعدی را برای خود حاصل نماید. ما به لحاظ وجود شیء خارجی در این محل امکان استعدادی را بر این محل حمل می‌کنیم. به عبارت دیگر و بنا بر فرمایش بعضی از آقایان بین امکان استعدادی و استعداد دیگر فرقی نیست مگر از نقطه نظر انتساب یک شیء خارجی! آن شیء خارجی از حیث اینکه واجد صفات، خصوصیات، اجزاء و موادی است که آن مواد و اجزاء می‌تواند آن را به فعلیت ثانویه مبدل کند، از این نقطه نظر به این شیء خارجی مستعد و به حالت او استعداد می‌گویند و از این نقطه نظر که می‌تواند به حالت دیگر تعلق پیدا کند و به صورت دیگر تحول پیدا کند، از حیث انتساب این حالت به آن صورت بعدی به او امکان استعدادی می‌گویند.

به خلاف آنچه که قبلاً عرض شد، این آقایان معتقدند بر اینکه امکان استعدادی وصف به حال متعلق نیست بلکه وصف به حال خود موصوف و متصف به این وصف است که عبارت از همان عینیت خارجی است منتها دو لحاظ در اینجا می‌شود مانند لحاظ‌های متفاوتی که در مورد یک شیء به جهات مختلف انجام می‌دهیم؛ یک شیء را به لحاظ انتساب به ام، ابن ام می‌گوییم، همان شیء را به لحاظ انتساب به اب، ابن اب می‌گوییم، همین شیء را به لحاظ انتساب به یک منطقه به اسم آن منطقه به حساب می‌آوریم و همان را به حساب یک نژاد خاص منتسب به آن نژاد خاص می‌کنیم! انسان ممکن است لحاظ‌های متفاوتی را به جهات متفاوتی بر امر واحد مترتب کند.

بنابراین در جلسه گذشته امکان استعدادی را به آن صورت بعدی که مآل و غایت برای حرکت مستعد است منتسب کردیم و آن صورت را متصف حقیقی برای این امکان استعدادی دانسته‌ایم اما در اینجا کلام این آقایان بر این مترتب است که هیچ تفاوتی بین استعداد و مستعد و امکان استعدادی نیست، هر سه برای امر خارجی وصف هستند که عبارت از اجزاء و تهیو خارجی باشد، از یک جهت به آن اجزاء و تهیو خارجی که یک محل و موضوعی است که این خصوصیات را دارد مستعد می‌گویند و به همان از نقطه نظر آن آمادگی که در آن هست، استعداد می‌گویند و از این نظر که این آمادگی می‌تواند او را به صورت بعدی برساند، به همین محل امکان استعدادی می‌گویند.

علت اشتراک لفظی داشتن امکان استعدادی و امکان ذاتی

بنابراین روی این جهت دیگر نسبت بین امکان استعدادی و امکان ذاتی، نسبت اشتراک لفظی است. چرا اشتراک لفظی است؟ به جهت اینکه در امکان ذاتی موضوع و متصف ما نفس ماهیت است، آن نفس ماهیتی که هیچ دخلی به وجود ندارد و در وعاء خودش نسبت به وجود و عدم متساوی الطرفین است. در اینجا موضوع و محل ما برای امکان استعدادی عبارت از همان وجود خارجی است و **کم فرق بین الوجود خارجی و بین الماهیه المعراة عن الوجود**؟! این امکان استعدادی الآن به نفس این وجود خارجی تعلق می‌گیرد و آن امکان ذاتی به ماهیت تعلق می‌گیرد و چه ارتباطی بین وجود و ماهیت هست؟! و حتی اگر شما بگویید که ارتباط عبارت از همان ماهیت متنها به وجود تبعی است، در جواب می‌گوییم که بنا بر مبنای مرحوم آخوند حتی ماهیت به وجود تبعی هم موجود نمی‌شود بلکه وجود ماهیت صرفاً وجود اعتباری و مجازی است و بین وجود تبعی و وجود ظلی و وجود اعتباری و مجازی فرق هست.

در [قسم] دوم نحوه‌ای از وجود در خارج محقق است اما در قسم سوم که وجود وجود اعتباری باشد، اصلاً عدم محض حاکم است؛ ﴿كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمُّ أَنْ مَاءً﴾^۱. بنابراین بنا بر این قول هیچ نوع تلازم و هیچ‌گونه انتساب و تعلق بین امکان ذاتی و امکان استعدادی نمی‌تواند مطرح باشد و اما علت اینکه چرا قوم این امکان استعدادی را برای آن ماهیت خارجی در نظر گرفته‌اند و بین امکان استعدادی و مستعد و استعداد قائل به وحدت شده‌اند، این مطلب برای بعد می‌ماند.

بالجمله و فی الجمله اشاره‌ای که می‌شود این است: إن شاء الله بعداً در بحث قوه و فعل در می‌گوییم که صرف امکان ذاتی برای وجود حوادث، صرف امکان ذاتی برای تحقق حوادث کونیه که مشمول قاعده و قانون کون و فساد هستند کفایت نمی‌کند چون اگر قرار بر این باشد که موجودات مادی که تعلق صورت و جسم باید بر ماده باشد، بخواهند مسبوق به ماده باشند، اضافه بر امکان ذاتی باید دارای امکان استعدادی هم باشند والا لازم می‌آید که نفس حوادث کونیه، قدیم زمانی باشند چون صرف امکان ذاتی برای استجلاب فیض از وجود فیاض کفایت می‌کند و چون فیض از وجود فیاض مستدام است بنابراین این حوادث کونیه با فرض حادث کونی بودن و با فرض مسبوقیت به ماده داشتن، حکم به قدم زمانی بر آنها می‌شود که اغلب مستحیل است!

اگر بخواهیم وارد این بحث بشویم دیگر اصلاً از محدوده این خارج می‌شویم و باید مطالب را برای

^۱. سوره نور (۲۴) آیه ۳۹. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۸:

«هم‌چون آب‌نما و سرابی می‌باشد که در زمین همواری قرار دارد به‌طوری‌که شخص تشنه‌کام آن را آب گمان می‌نماید.»

همان محل خودش قرار بدهیم که اولاً این مسئله دوام فیض به چه صورت است؟ دوماً آیا عدم کفایت امکان ذاتی برای استجلاب فیض و نیاز به امکان استعدادی فقط اختصاص به مکونات دارد؛ آنهایی که مشمول قاعده کون و فساد هستند؟ یا اینکه آیا می شود در مبدهات هم یک هم چنین مسئله ای باشد؟ و اشکالی که متوجه این مسئله است، این اشکال از نقطه نظر دیدگاه مادیین به چه نحو می تواند مطرح باشد؟ إن شاء الله بعداً در مباحث قوه و فعل باید صحبت بشود. این جهت بوده است که در اینجا مسئله امکان استعدادی را با مسئله مستعد به طور واحد مطرح کرده اند.

خب مطلبی که در اینجا به نظر می رسد و صرف نظر از آن مطالبی که شرح و بیان آن مطالب یک مجال دیگری را می طلبد، این است که در قضیه امکان استعدادی و انتساب و کیفیت ارتباطش با امکان ذاتی باید دید که آیا این مسئله یعنی خود این لحاظ امکان استعدادی با مستعد و استعداد و وحدت خارجی امکان استعدادی رفع اشکال می کند یا اشکال را باید از جای دیگر بررسی کرد؟! یعنی اینکه شما صرفاً بگویید که امکان استعدادی یک امر واحدی است که با آن مستعد و استعداد در خارج تحقق دارد بنابراین هیچ گونه ارتباطی با امکان ذاتی ندارد، آیا صرف این مسئله رفع احتیاج و رفع اشکال از این قضیه می کند؟

آنچه که به نظر می رسد [این است که] صرفاً این مطلب کفایت نمی کند یعنی اینکه شما معتقد بشوید که امکان استعدادی غیر از امکان ذاتی است و وجودات مادی غیر از امکان ذاتی نیاز به یک امکان استعدادی دیگری دارند تا مسئله سبق ماده بر وجود حادث ثابت بشود، این مسئله نمی شود فقط تنها علت برای این نکته و این قضیه باشد زیرا این مسئله بعداً خواهد آمد که اشکال در قدیم زمانی و حدوث زمانی بر ماده نیست بلکه اشکال در کیفیت تعلق جعل به وجودات مادی و اختلاف آن جعل به وجودات مجرد است، در آنجا باید این حل را پیدا کرد نه اینکه شما امکان استعدادی را از ماهیت سلب کنید و به وجود خارجی نسبت بدهید تا بتوانید از این قضیه فرار کنید، نه خیر! اولین مطلبی که در مسئله امکان استعدادی و ممکن بودن مورد نظر و مورد توجه قرار می گیرد این است که صرفاً تسمیه آن امر خارج به امکان به چه لحاظی است؟! خب ممکن است ما این مسئله را در مورد اشتراک لفظی در لغت و لغات مختلف پیدا کنیم، من باب مثال قبیله ای است و از آن قبیله اطلاع و خبر ندارد، این یک اسم را برای یک مدلولی وضع می کند و آن قبیله دیگر بدون توجه همان اسم را برای مدلول دیگر و به واسطه اختلاط در لغات، کم کم اشتراک لفظی به وجود می آید. ولی صحبت در این است که در مسئله امکان که به این نحو نیست، مسئله امکان یک اصطلاحی است که اهل فن آن اصطلاح را برای مدلول خاص جعل می کنند. آیا معنا دارد که اهل فن بدون توجه به هیچ گونه رابطه و علاقه ای بین آن امکان ذاتی و امکان استعدادی صرفاً یک معنایی را که هیچ ارتباط و نسبتی بین دو مدلول این لفظ وجود ندارد برای دو معنا و دو معلول مختلف وضع کند، نه این عقلاً مستحیل است! یعنی نمی شود به این مسئله ملتزم شد که

صدفتاً اسم برای این تهیؤ خارجی را امکان استعدادی گذاشته‌اند درحالی که همین اسم را برای آن ماهیت متساوی الطرفین نسبت به وجود و عدم هم به کار می‌برند، به چه لحاظی؟! فرض کنید وقتی یک حکیم به یک امر خارجی نگاه می‌کند، چرا به جای امکان، وجوب استعدادی نمی‌گوید و امکان استعدادی می‌گوید؟! چرا اسمش را شیرخشت و شیر خشک استعدادی نمی‌گذارد؟! این اسم امکان آوردن یعنی مدلول این امکان را همراه با این اسم در نظر گرفتن و بعد آن امر را متصف به این وصف کردن، این به چه لحاظی است؟! اگر هیچ‌گونه ارتباطی بین این دو مسئله نیست بنابراین چرا یک اسمی را از یک جای دیگر می‌آورند و [روی] یک امر دیگری می‌گذارند که هیچ‌گونه علاقه‌ای بین این دو نیست؟

و این کار را یک حکیم می‌کند! این مسئله با اختلاط الفاظ دوتاست، مسئله با اختلاط در لغات فرق می‌کند! اشتراک لفظی از اختلاط در لغات پیش می‌آید. یک محله در اینجا هست به نام محله جوب شور و یک محله هم آنجا هست به نام گذر قلعه، آن شیر را برای حیوان مفترس وضع می‌کند و این هم شیر را برای شیر خوردنی وضع می‌کند، بعد این طرف محله‌ها را جمع می‌کند و همه آن لغات قومی را [جمع] می‌کند و می‌بیند که این محله شیر را برای حیوان مفترس [استفاده] می‌کنند و آن محله برای شیر خوردن [استفاده] می‌کنند، می‌گوید اصلاً در اینجا اشتراک لفظی وجود دارد. بعد در لغت‌نامه خود می‌نویسد شیر برای دو معنا یا سه معنا یا ده معنا وضع شده است.

خب [با] این طور اختلاط در لغات طبعاً مسئله اشتراک لفظی به وجود می‌آید اما یک حکیمی که از این معنای امکان قصدی را دارد و مطلبی مورد توجه او است و مدلولی را از این تقاضا می‌کند، دیگر نمی‌توانیم بگوییم که بدون توجه و عنایت بین دو مدلول همین طور علی شیرخدايي یک لفظی را که مربوط به ماهیت است، آن لفظ را به آن تهیؤ خارجی نسبت می‌دهد! اصلاً این معنا مستحیل است؛ یعنی اصلاً توجهی به این مسئله نشده است که شما که می‌گویید: اشتراک لفظی، متوجه هستید که چه می‌گویید؟! یعنی فرض کنید همین طوری یک حکیمی یک لفظی را بدون اینکه اصلاً توجه به مدلول داشته باشد، در غیر از جای خودش استعمال می‌کند!

پس اصلاً این معنا به طور کلی غلط است و اصلاً بحث اشتراک لفظی نمی‌تواند در اینجا بیاید تا اینکه آن وقت حالا چاره برای آن بیندیشیم که به چه جهت است! قطعاً آن جهتی که مورد نظر یک حکیم است و امکان را به آن جهت بر این مورد خارجی [بار می‌کند] حتی به لحاظ تهیؤ آن و حتی اگر نگوییم که وصف به حال متعلق است بلکه وصف به حال خود موضوع خودش است یعنی به نفس همین تعلق خارجی و تهیؤ خارجی و کیفیت مزاجیه، به نفس همین کیفیت مزاجیه نه، به خاطر تساوی الطرفین این تحقق صورت خارج نسبت به او است! درست است که الآن نطفه در منویت خودش فعلیت دارد ولی تا اینکه انسان بشود [طول

می‌کشد! این نطفه باید در بستر مناسب قرار بگیرد و موانع مرتفع بشود و مقتضیات به وجود بیاید، تمام این امکانات باید باشد تا اینکه تبدیل به صورت انسان بشود.

بنابراین به همان ملاک و به همان دلیل از باب اینکه ما معانی را معانی عامه می‌دانیم، آن مصحح استعمال امکان ذاتی در مورد ماهیت که عبارت از تساوی الطرفین است، همان تساوی الطرفین مصحح برای استعمال امکان ذاتی است در این کیفیت مزاجیه خارجی! خب این که هر دو یکی شد، این اشتراک معنوی می‌شود.

حالا صحبت در این است که می‌گویید که آن امکان ذاتی برای ماهیت است و این امکان استعدادی برای وجود است ولی چه وجودی؟! خب این وجود که الآن در فعلیت خودش تام است پس چرا به این امکان استعدادی می‌گویید؟! به لحاظ تساوی تحقق آن صورتی که بعد می‌خواهد به آن صورت متحقق بشود. درست است که الآن بذر این گیاه در بذریت خودش تام است، درست است که این دانه گندم الآن در قمحیت خودش تام است و شما همین دانه گندم را از نانوائی می‌گیرید و می‌خورید ولی همین دانه گندم از نقطه نظر تبدلش به گیاه دیگر متساوی الطرفین است.

تلمیذ: در اشتراک معنوی آنچه که باعث تمایز بین افراد می‌شود عوارض شخصیه است یعنی نهایتش بگوییم که سنخیت آنها توسط عوارض عامه ...، اما در اشتراک مانحن‌فیه آنچه که وجه متمایز بین امکان استعدادی و ذاتی است، آن فصلی است که برای آن قید واقع شده است.

استاد: نه خیر.

تلمیذ: الآن وقتی امکان را در مقابل امکان ذاتی مقید به استعدادی می‌کنیم، می‌گوییم امکانی که ... حالا بگوییم: از تعالی امکانات ذاتیه یک چیز دیگری انتزاع می‌کنیم و اسمش را امکان استعدادی می‌گذاریم که مستمر در یک ...

استاد: نه، مسئله این طور نیست. ببینید آنچه که الآن برای ما مطرح است مفهوم و طبیعت استواء طرفین است، این برای ما ملاک برای تسمیه به امکان است.

تلمیذ: پس چرا قید نمی‌خورد؟

استاد: جهتش این است، به همین دلیل حتی نمی‌گوییم که ماهیت اقتضاء امکان ذاتی را می‌کند! در آن بحث‌های قبلی مرحوم آخوند در صدد اثبات این مسئله بودند که حتی ماهیت اقتضاء امکان نمی‌کند، ما از ماهیت انتزاع امکان می‌کنیم، ماهیت لیس **إلا هی**! ماهیت زید نسبت به وجود و عدم هیچ اقتضاء امکان را نمی‌کند یعنی به نحو مدلولیت مقتضی باشد؛ یعنی ماهیت دال باشد و امکان ذاتی مدلول باشد، این مفهوم از زید بیرون بیاید. اگر این مفهوم از زید بیرون بیاید، وقتی که من می‌گویم: «زید» [ولی] هنوز خبرش را نیاوردم، چرا از زید امکان ذاتی را استفاده نمی‌کنید؟! زید با امکان ذاتی آمد، می‌گوییم که مرتیکه این چه حرفی است که می‌زنی؟!

حتی در خود الله وجوب ذاتی و استغنائی ذاتی نیست، اینها را از خارج استفاده می‌کنیم. فرض کنید که

اللهُ خَالِقُ الْمَلِك، تا الله گفتیم، الله واجبُ الوجودِ مُستغنی من جَمیعِ الصِّفَاتِ الْکَمَالِیَةِ و الجمالیَةِ و الجاه [در ذهن آمد]. [می گویند که] آقا چه می گویند؟! ولی خب به قول طرف که گفت: می خواهی دعا کنی به مسجد برو!! می خواست هیزم بخرد گفت: این حطب مرتب بر حمار أسود اللون را هر رطل شرعی به چند درهم در معرض بیع و شراء درمی آوری؟! دهاتی به او نگاه کرد و گفت: اگر می خواهی دعا کنی مسجد پیدا است و اگر می خواهی هیزم بخری [درست بگو]! پس اینها را از این لفظ نمی فهمیم. وقتی که می گوئیم: زید، فقط ماهیت در نظر می آید لذا شما منتظر خبرش می مانید که چه خبری می خواهد بدهد! زید مرد، زید زنده شد، زید آمد، زید ازدواج کرد، زید خورد، زید خوابید و زید چه کار کرد. اصلاً امکان ذاتی را از ماهیت نمی فهمیم! بله، وقتی که ما ماهیت را معرّی در نظر بگیریم، از این ماهیت معرّی به نحو لا اقتضاء انتزاع امکان ذاتی می شود، نه به نحو مقتضی و علیت، دیگر از این بالاتر!

نفس مفهوم تساوی الطرفین مدلول موضوع واضع لغت در هر زبانی

نفس مفهوم تساوی الطرفین مدلول موضوع واضع لغت در هر زبانی است، می خواهید عربی بگویند، فارسی بگویند، انگلیسی بگویند و ترکی بگویند، در هر زبانی به آن مفهوم و طبیعت تساوی الطرفین ممکن می گویند. این طبیعت افراد و مصادیقی دارد؛ یک مصداقش جناب ماهیت است و یک مصداقش جناب کیفیت مزاجیه خارجی است، و عاء آن ماهیت فقط و عاء ذهن است، این موضوع دیگر و این مصداق، مصداق خارجی است و در مصداق که بحث نداریم!

محط بحث در اشتراک معنوی

ما در اشتراک معنوی در اتحاد در مفهوم صحبت می کنیم. مفهوم تساوی الطرفین نسبت به مصادیق خودش واحد است؛ یعنی همان طوری که خود ماهیت بدون توجه به وجود و عدم، لا اقتضاء نسبت به وجود و عدم را می کند و به همین دلیل ما ممکن می گوئیم، وقتی که به این کیفیت مزاجیه خارجی نظر بکنیم به لحاظ تساوی الطرفین بودن آن نسبت به وجود و عدم آن صورت متبدله بعدی، به این ممکن می گوئیم، همان طوری که مرحوم آخوند می فرماید فقط فرقی در این است که امکان ذاتی از وجود و عدم مطلق بحث می کند، وقتی که شما می گویند: زید، این زید نه اقتضاء وجود را می کند و نه اقتضاء عدم را می کند، خب این وجود و عدم مطلق می شود. اما در امکان استعدادی، از وجود و عدم خاص صحبت است؛ وجود انسان، نه وجود الاغ، نه وجود غنم! وجود انسان و عدم وجود انسان، فرق آن فقط در کلیت و جزئیت است و هیچ فرق دیگری ندارند اما این کلیت و جزئیت، مبرّر برای قول به اشتراک لفظی نیست، کلیت و جزئیت فقط مصحح مصداقیت برای امکان

ذاتی و امکان استعدادی است یعنی تساوی الطرفین، آن ملاک و آن ماهیت مدلول و مفهوم برای امکان ذاتی ما خواهد بود.

اول گفتیم همان طوری که مرحوم آخوند اثبات می کند، امکان استعدادی به این بر نمی گردد و این وصف به حال متعلق است، نه حتی اگر بگوییم که وصف به حال متعلق هم نیست، این نکته دقیق در آن هست که چرا به این امر ممکن بالاستعداد می گوییم؟! چون تساوی الطرفین نسبت به انسان و عدم انسان دارد، از این نقطه نظر می گوییم. فلذا اثبات اشتراک معنوی برای امکان استعدادی شد.

تلمیذ: این تساوی الطرفین که الآن دارد با تساوی الطرفین که یک چیز دیگر دارد، فرقی ندارد؟
استاد: هیچ تفاوتی ندارد الا اینکه آن تساوی الطرفین ...، در مفهوم تساوی الطرفین که فرقی نیست هردو تساوی الطرفین هستند متنها این تساوی الطرفین نسبت به انسان است، آن نقطه بقر تساوی الطرفین نسبت به بقر است و هر دوی اینها مساوی الطرفین هستند.

تلمیذ: این یک تساوی الطرفینی هست که حالا امکان وقوعی نگوییم، امکان عقلی دارد که از این تساوی الطرفین خارج بشود، مثلاً بذر هنوانه به طرف هنوانه شدن بیاید.
استاد: آن هم هست، آن هم زید ماهیت معری از وجود و عدم را امکان عقلی دارد بر اینکه اگر علتش آماده بشود، آن زید در خارج محقق بشود هیچ تفاوتی ندارد الا اینکه ما در اینجا نگاه به یک وجود خارجی می کنیم و نسبت به این می گوییم که این برای تبدیل به او شدن متساوی الطرفین است و در زید نسبت به چیزی نگاه نمی کنیم و نسبت به علت خاصش نگاه نمی کنیم و می گوییم که اگر زید علت موجد پیدا کند، موجود می شود و علت موجد پیدا نکند، در حال عدم خودش باقی می ماند! بحث فقط بحث کلیت و جزئیت است، هیچ تفاوتی با همدیگر از این نقطه نظر ندارند. این یک مطلب بود.

کیفیت انتساب ماهیت به وجود و کیفیت وجود ماهیت

مطلب دوم اینکه مرحوم آخوند در اینجا تذکر می دهند و این مسئله محل دقت است، مسئله انتساب ماهیت به وجود و کیفیت وجود ماهیت است. نظر مرحوم آخوند بر این است که وجود ماهیت وجود تبعی نیست بلکه وجود ماهیت وجود اعتباری و انتزاعی است یعنی به عبارت دیگر مجازی است. مثل اعتباریات که شما اعتبار می کنید؛ ریاست و مرئوسیت، ریاست و مرئوسیت یک امر اعتباری است حتی اصلاً وجودش وجود ظلی و تبعی هم نیست! در وجود ظلی مثل وجود کم و وجود این عوارضی که عارض بر موضوعات و اینها می شوند، اینها وجوداتی است که این وجودات تبعی و ظلی است. یعنی اصل برای چیست؟ حرکت برای سفینه است، شما که در اینجا نشسته اید واسطه در ثبوت است؛ یعنی وقتی که می خواهد حرکت کند، اول آن سفینه راه می افتد و شما طبعاً در سفینه نشسته اید و اصلاً شما را به سفینه بسته اند و هیچ حرکتی نمی کنید ولی

شما همین که در سفینه نشسته‌اید از آن نقطه به این نقطه می‌آیید، خب چه کسی شما را آورد؟! سفینه آورد. شما که در ماشین می‌نشینید و از اینجا به آنجا می‌روید، خودتان که در ماشین نمی‌دوید، نه! ماشین شما را می‌برد و حرکت می‌دهد اما این را هم حرکت می‌گویند، می‌گویند: فلانی از این نقطه به آن نقطه آمد، او نیامد بلکه ماشین آمد چون شما در این سیاره نشسته‌اید طبعاً این حرکت بر شما هم صادق است، این را وجود تبعی می‌گویند. وجود تبعی و وجود ظلی وجود بالواسطه است.

اما در مسئله ریاسات و امثال ذلک، فرض کنید که چند نفر نشسته‌اند و می‌گویند که یکی از ما رئیس بشود، خب هر کسی که نمی‌تواند رئیس بشود! رئیس باید هوای مرئوس را داشته باشد و دلشان را به دست بیاورد تا اینکه به ریاست انتخاب بشود! شما نمی‌خواهید رئیس بشوید؟! خلاصه اگر آقا می‌خواهید رئیس بشوید باید هوای زیردستان و پایین‌دستان را داشته باشید تا به شما رأی بدهند!

تلمیذ: تحمل نداریم!

استاد: تحمل ندارید؟!

تلمیذ: یک نفر [زیر دست داریم] داغون شدیم!

استاد: هر چیزی راهی دارد مسئله‌ای دارد ﴿فَسَوْفَ لَأُهْلِكَ الذِّكْرَ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾!!^۱

مأیوس نباشید!!

این مسئله ریاست یک مسئله اعتباری است یعنی هیچ جهتی در اینجا نیست. وقتی که شخص رئیس می‌شود، نه یک گرم به او اضافه می‌شود و نه یک کیلو از او کم می‌شود و نه لباسش تغییر می‌کند و نه خصوصیات تغییر می‌کند! [البته] خصوصیاتش تغییر می‌کند و اینها هم دیگر بالأخره یک قضایای دیگری است! اما علی‌کل حال این مسئله، مسئله اعتباری و مجازی می‌شود. حالا صحبت ما درباره ماهیت چیست؟! آیا اگر ماهیت معری از وجود را قبل از تعلق وجود در نظر بگیرید، با ماهیتی که بعد از تعلق وجود است هیچ تفاوتی ندارد و فقط یک تخیل و تصور در اینجا تغییر کرده است؟! قضیه این است؟! قضیه که این نیست یعنی نمی‌توانیم این را تصور کنیم که زیدی که الآن وجود ندارد و زیدی که دارای این خصوصیات است؛ قدش این مقدار است و رنگ بشره‌اش این مقدار است و دارای این خصوصیات است، حالا هم که به دنیا آمده و متولد شده است هیچ تفاوتی ندارد! آنچه که در خارج هست فقط وجود است و اصلاً هیچ گونه وجودی به ماهیت تعلق نگرفته و وجودش یک وجود تصویری، خیالی، مجازی و اعتباری است! بنابراین چرا این وجود خاص را به این اسم می‌نامید و وجود دیگر را به اسم دیگر می‌نامید؟! این اختلاف از کجا پیدا شد؟! این اختلاف از کجا

^۱ . سوره نحل (۱۶) آیه ۴۳. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۵:

«از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید.»

این همان مسئله خیلی دقیقی است که من سابق خدمت رفقا عرض کردم، از یک طرف مثل مرحوم آخوند که خب در شدت آن تذوق به ذوق اشراق و قول به اصالت وجود و تحقق وجود واحد، خب این اقتضاء یک هم چنین لحاظی این است که همه اصالت‌ها را به وجود بدهند و در این قضیه حق با مرحوم آخوند است و کسی که قائل به اصالت وجود است نمی‌تواند وجود دیگری را به غیر از وجود نسبت بدهد! نمی‌تواند لحاظ حقیقت، تعین، واقعیت و تحقق را به غیر از این وجود منتسب کند، این از یک طرف.

از طرف دیگر وقتی که به ماهیت نگاه می‌کنند می‌بینند پوچی محض است و هیچ‌گونه استقلالی ندارد و اصلاً برای او هیچ تعین و تحقیقی نیست، به‌طور کلی همه اصالت‌ها را به وجود دادند و چیزی را برای ماهیت باقی نگذاشتند و نه تنها اصالت‌ها را به وجود داده‌اند بلکه حتی یک وجود تبعی را هم برای ماهیت قائل نشده‌اند. این مسئله‌ای است که ایشان و امثال ایشان را مضطر نموده است که نسبت به وجود ماهیت یک‌قدری کم‌لطفی کنند و حتی وجود تبعی را که ما وجود استقلالی هم به او نمی‌نامیم، این را از ماهیت سلب کنند و صرفاً یک وجود اعتباری و تخیلی و مجازی را به ماهیت نسبت بدهند یعنی کأنّ هیچی! یعنی عدم محض! اما وقتی که بخواهیم یک‌قدری به مسئله دقت بیشتری کنیم می‌بینیم که وجود تبعی نمی‌تواند منافاتی با مرام و مکتب مرحوم آخوند داشته باشد یعنی حتی اگر شما قائل به وجود تبعی باشید، در اینجا اشکالی پیش نمی‌آید. وجود تبعی یعنی وجود ظلی، وجود ظلی یعنی وجود غیر مستقل! می‌دانیم استقلال و تحقق از آن وجود است متنها صحبت در این است که شما ماهیت را معرّی از وجود در نظر می‌گیرید و دیگر نمی‌توانید وجود را به ماهیت منتسب کنید بلکه وجود را به موجود خارج منتسب می‌کنید.

ما می‌گوییم اسم شکل‌گیری وجود ماهیت است پس ماهیت یک امر معرّی از وجود نیست! همین کیفیت خارجی وجود خودش **نوعٌ من الوجود و نحوٌ من الوجود** است و این هم هست. این وجودی که الآن در خارج هست می‌توانست به شکل دیگر باشد، الآن به این شکل است. در وجود بودنش حرف نیست بلکه در کیفیت خارجی بودنش حرف است! این کیفیت خارجی که الآن می‌بینید، این کمی را که می‌بینید، این کیفی را که می‌بینید و این خصوصیت ذاتی را که می‌بینید که از بقیه جدا شده است، آیا این هم تخیل است یا این هم تحقق خارجی است؟! تخیل که نمی‌تواند باشد، تحقق خارجی است. آیا این تحقق خارجی تحقق بالاستقلال است یا تحقق تبعی است؟! این تحقق تبعی می‌شود. پس دیگر در اینجا اشکالی نیست بر اینکه شما ماهیت را وجود تبعی بگیرید. وجود تبعی در ضمن وجود است و در ضمن وجود، این کیفیت در خارج محقق است و این با وجود مجازی که حکم عدم بر او می‌شود خیلی تفاوت دارد!

فرق وجود مجازی و وجود ظلی

تلمیذ: ... نزاع، نزاع لفظی باشد یعنی همین که می فرمایید که ایشان قائل به وجود ظلی نیست بلکه قائل به وجود مجازی هستند، وجود مجازی را هم چیزی غیر از وجود ظلی و تبعی معنا نمی کنیم.

استاد: نه خیر، ما در وجود مجازی فقط صرف اعتبار است مثل ریاست، ریاست وجود خارجی دارد؟! ریاست چیست؟ به ما نشان بدهید! ولی ما در وجود اعراض، وجود عرض را می بینیم. الآن این کتاب اصل وجودش همان قرطاسیت و قطنیت و شجریات است ولی بالأخره این کتاب دارای کم است یا نیست؟! خب این کم جدای از کتاب قابل تصور نیست قبول داریم ولی آیا با وجود کتاب هم که وجود تبعی است قابل مشاهده نیست؟! این لونی که الآن می بینید، این بیاضیت الآن بر این قرطاس عارض شده است، آیا می شود این بیاض بدون قرطاس در خارج محقق باشد که وجودش وجود استقلالی است؟! نمی شود. ولی وجود تبعی هم ندارد؟ بوده است. اما حالا فرض کنیم که بعضی از وجودات را که صرف انتزاع است، آن را در نظر می گیریم. فرض کنید انتساب و ملکیت، الآن این کتاب منتسب به یک شخص خاص است، این در خارج نیست بلکه اعتبار معتبر است که این را به این نسبت می دهد و به او نسبت نمی دهد! این اعتبار معتبر است. این را وجود اعتباری و مجازی می گویند اما نفس اعراضی که بر خود کتاب است مانند کمیت و کیفیت و وضع، شما که الآن به طور مربع نشسته اید و الآن مترع هستید، کیفیت نشستن شما یک امر مجازی است؟ اگر طور دیگری بنشینید هیچ تفاوتی ندارد؟! خب فرق می کند. اینکه الآن شما در اینجا به این کیفیت نشسته اید، الآن یک وجود است و من هم الآن می بینم.

تلمیذ: همین وجود است پس ماهیت در واقع همین است که مشاهده ما است، در واقع همان وجود است منتها کیفیتش [فرق می کند].

استاد: احسنت! ما همین را می گوئیم. می گوئیم که این وجود به اضافه آن کیفیت؛ یعنی هم وجود الآن در خارج هست و هم کیفیتش در خارج هست. چرا می گوئید که وجود هست و کیفیتش نیست؟ اگر کیفیتش نیست پس با حالات دیگر نباید فرق کند در حالی که شما می گوئید: فرق می کند، این فرق بین اعتبار و غیر اعتبار است.

تلمیذ: در بحث اشتراک لفظی قید نکرده بودید پس شما مبنای صحبتتان بر این اساس بود که در اشتراک لفظی ...

استاد: عرض ما این بود که در اشتراک لفظی، دو مصداق در آن طبیعت و مفهوم لفظ دال بر دو مصداق با همدیگر ارتباط و تعلقی ندارند.

تلمیذ: در مفهوم یعنی عدم ملاحظه مناسبت این دو؟!!

استاد: در مفهوم و در طبیعت.

تلمیذ: این در اینجا قید نشده است.

استاد: قید شده است. در اشتراک لفظی فقط اشتراک در خود اسم است، نه در مفهوم! همه می گویند.
تلمیذ: در الفاظشناسی و لغتشناسی امروز هم تقریباً تأیید می کنند و می گویند: همه الفاظ با همدیگر ارتباط دارند چه برسد به الفاظ مشترک لفظی!

استاد: اگر آن است پس اصلاً باید بحث اشتراک لفظی و معنوی را کنار بگذارید! مثل اینکه یکی می گفت که آقا این لغت فارسی، عربی، انگلیسی و اعداد، برگشت همه اینها به عربی است. مثلاً پنج عربی با آن پنج چیز... [با هم ارتباط دارند] گفتم: اگر این طور است یک دایره بکشید و دیگر زمین و زمان را در آن داخل کنید! حالا یتچسبک باشد یا لا یتچسبک باشد و هرچه باشد!

تلمیذ: حضرت عالی قائل هستید به این مطلب و فرمودید که خود اشتراک لفظی یک مفهومی را دارد ولی چیزی است که ذهن می سازد.

استاد: نه خیر، عرض من این بود که به طور کلی در اشتراک لفظی وقتی که انسان نسبت به معانی مختلف اطلاع داشته باشد، وقتی یک لفظ مشترک لفظی را می شنود یک معنای مبهم جامع بین مدالیل مختلفه در ذهن می آید و آن اصلاً ارتباطی با وضع لفظ ندارد! فرض کنید که بین شیر درنده و شیر آبی که سر حوض است، کجای اینها با همدیگر ارتباط دارند؟! و یا اصلاً چه تناسبی باهم دارند؟ یا بین شیری که به معنای حلیب است و حیوان مفترس، تناسب چیست؟! و

تلمیذ: یک وقت مصادیق را نگاه می کنیم و می گوئیم که مصادیق و مفاهیم کلمه عین ...

استاد: شما به مصداق چه کار دارید؟ اصلاً به مصداق کاری نداریم، به مفاهیم و طبیعت کار داریم.

تلمیذ: اینها را نگاه می کنیم با این تناسب بندی در خود معنای اشتراک لفظی باید قید بشود، این را قید نکردند.

استاد: چرا قید نکرده است؟! اصلاً معنای اشتراک لفظی یعنی اشتراک لفظ، خود شما دارید می گوئید: اشتراک در لفظ، پس اشتراک در معنا نیست؛ یعنی یک لفظی را برای یک معنایی وضع کردید و یک لفظ را هم برای [معنای دیگر وضع کردید]، اصلاً ممکن است برای نقیضین لفظ وضع بشود، اصلاً عین برای نقیضین است.

تلمیذ: بله، من امکان را رد نمی کنم ولی ممکن است تناسب در متواتر باشد و واضع وضع کند.
استاد: اگر باشد آن اشتراک معنوی می شود و دیگر اشتراک لفظی نیست.

تلمیذ: خب آخر اشتراک معنوی این است که بر یک شیء وضع می کند و دو مصداق دارد.

استاد: یعنی معنایش این است که آن مفهوم و طبیعت مورد نظر برای آن مدلول است و بعد این را برای دو مصداق مختلف وضع می کنند یعنی یک وضع به طور کلی دارد یا یک وضع خاص دارد. یا به عبارت دیگر در اشتراک معنوی ممکن است حتی لحاظ بعضی از کیفیت تسانخ و سنخیت و اینها هم باشد ولی وحدت در طبیعت قطعاً مورد نظر نیست. فرض کنید که ممکن است بین یک حیوان ...

تلمیذ: منظور تان اشتراک لفظی است؟

استاد: بله، ممکن است فرض کنید که برای اُسد وضع کند و بعد نگاه کند ببیند که فلان حیوان هم حیوان قوی است و بد نیست، برای ببر هم آن اُسد را وضع کند یعنی اُسد را برای حیوان وضع کرده است نه به خاطر شجاعتش! گفته است که حالا برای آن هم که مثل آن است وضع کند. در اینجا طبایع، طبایع مختلفه است منتها به یک لحاظ شجاعت! منظور من این است که لفظ برای شجاعت وضع نشده است یعنی مفهوم و مدلول لفظ، یک طبیعت خاص است.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ